



# استدلال معرفت

## THE KNOWLEDGE ARGUMENT

مهدی ذاکری

## خلاصه استدلال

فردی که معرفت فیزیکی کاملی دربارهٔ موجود آگاه دیگر دارد ممکن است دربارهٔ چگونگی احساس شدن تجربه‌های آن موجود معرفت نداشته باشد. پس چیزی غیرفیزیکی وجود دارد که به آن معرفت ندارد. (کیفیت تجربه؛ Qualia)

مدعای استدلال معرفت: آگاهی دربردارندهٔ ویژگی‌های غیرفیزیکی است.

استدلالی علیه همه روایت‌های فیزیکالیسم و دست کم برای اثبات دوگانه انگاری ویژگی‌ها

این استدلال یکی از پربحث‌ترین براهین علیه فیزیکالیسم است.

# سابقه تاریخی

برآود (Broad, 1925, *The Mind and its Place in Nature*)

ریاضیدانی که مهارت‌های ریاضیاتی نامحدودی دارد و ساختار ریزاتم‌ها را می‌شناسد دقیقاً می‌داند که ساختار ریز آمونیاک چیست، اما از پیش‌بینی اینکه ماده‌ای با این ساختار باید هنگام رسیدن به بینی انسان، این بوی خاص را بدهد، کاملاً عاجز است.

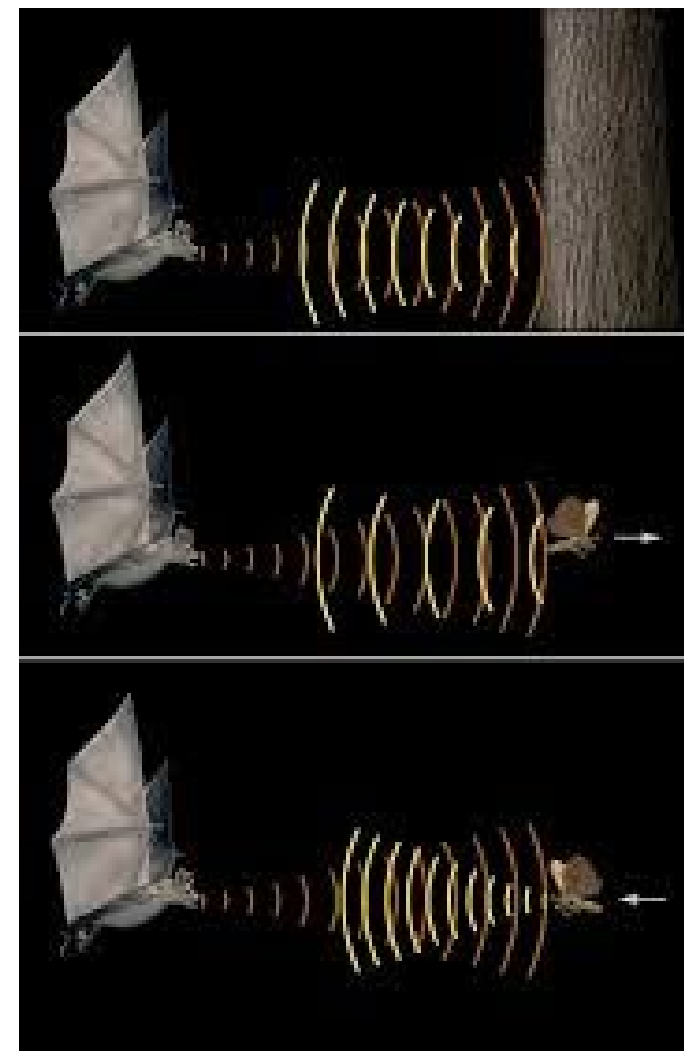
نهایت چیزی که او می‌تواند پیش‌بینی کند این است که در پوسته مخاطی، عصب‌های بویایی و غیره تغییراتی رخ می‌دهند. اما به هیچ وجه نمی‌داند که این تغییرات با پدیدارشدن بویی به‌طور کلی یا پدیدارشدن این بوی خاص همراه می‌شوند.

## سابقه تاریخی

تامس نیگل (Nagel 1974, "What is it Like to be a Bat")

حتی اگر همه دانستنی‌ها را درباره دستگاه ردیاب صوتی خفاش «از منظر عینی» می‌دانستیم، همچنان برخی از پرسش‌ها درباره خفاش‌ها بی‌پاسخ باقی می‌ماندند؛ همچنان نمی‌دانستیم که ادراک یک شیء خاص از طریق دستگاه ردیاب صوتی خفاش «چه کیفیتی» دارد.

او استدلال می‌کند که برخی از واقعیت‌ها صرفاً «از منظر ساجکتیو» می‌توانند دریافت شوند.



# آنچه مری نمی دانست

آزمایش فکری فرنک جکسن (Jackson 1982, "What Mary Didn't Know")



# آزمایش فکری مری

مری دانشمند فوق‌العاده‌ای است که به هر دلیل، مجبور شده است تا دربارهٔ جهان در اتاقی سیاه و سفید از طریق یک نمایشگر تلویزیونی سیاه و سفید پژوهش کند. او متخصص عصب‌فیزیولوژی بینایی است و اجازه دهید فرض کنیم که او همهٔ اطلاعات فیزیکی قابل‌حصول را دربارهٔ آنچه هنگام دیدن گوجه‌فرنگی رسیده یا آسمان رخ می‌دهد، به دست آورده است و از واژه‌هایی همچون «قرمز»، «آبی» و غیره استفاده می‌کند.

برای مثال، او درمی‌یابد که دقیقاً کدام ترکیب طول موج‌ها از آسمان، شبکه را تحریک می‌کنند و دقیقاً چگونه از طریق دستگاه عصب مرکزی، موجب انقباض تارهای حنجره و خروج هوا از ریه‌ها و اظهار جملهٔ «آسمان آبی است» می‌شود ... هنگامی که ماری از اتاق سیاه و سفیدش آزاد می‌شود یا تلویزیونی رنگی در اختیارش قرار می‌گیرد، چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا او چیزی می‌آموزد یا نه؟

کاملاً واضح به نظر می‌رسد که او چیزی دربارهٔ جهان و تجربهٔ دیداری ما از آن می‌آموزد. اما در این صورت لازم می‌آید که معرفت قبلی او ناقص بوده باشد. اما او همهٔ اطلاعات فیزیکی را داشت. بنابراین، چیزی بیش از اطلاعات فیزیکی وجود دارد و فیزیکالیسم کاذب است.

## بیان استدلال

۱. مری (قبل از رهایی) تمام اطلاعات فیزیکی درباره بینایی رنگی را می‌دانست.

۲. مری (قبل از رهایی) تمام اطلاعات درباره بینایی رنگی را نمی‌دانست (زیرا پس از رهایی چیزهایی درباره آنها می‌آموزد).

۳. بنابراین، اطلاعات غیرفیزیکی درباره بینایی رنگی وجود دارد.

# تقریر ضعیف استدلال

۱. مری پیش از رهایی معرفت فیزیکی کاملی درباره واقعیتهای مربوط به بینایی رنگی انسان دارد.
۲. نوعی معرفت درباره واقعیتهای مربوط به بینایی رنگی انسان وجود دارد که او پیش از رهایی نداشت.  
بنابراین،
۳. نوعی معرفت درباره واقعیتهای مربوط به بینایی رنگی انسان وجود دارد که معرفتی غیرفیزیکی است.

نتیجه صرفاً مدعایی معرفت‌شناختی است که با فیزیکالیسم سازگار است.

اینکه کسی معرفت ناقصی درباره موضوع خاصی داشته باشد، مستلزم این نیست که واقعیتهای خاصی وجود داشته باشد که او به آن معرفت ندارد. (مثال ستاره شب و ستاره صبح)



# تقریر قوی استدلال

۱. مری پیش از رهایی به همه واقعاتهای فیزیکی درباره بینایی رنگی انسان معرفت دارد.
۲. واقعاتهایی درباره بینایی رنگی انسان وجود دارد که مری پیش از رهایی به آنها معرفت ندارد.  
بنابراین،
۳. واقعاتهای غیرفیزیکی‌ای درباره بینایی رنگی انسان وجود دارد.

نتیجه تقریر قوی استدلال، یک مدعای وجودشناختی ضد فیزیکالیستی است.

# صورت‌بندی تقریر قوی

۱. مری پیش از رهایی، معرفت فیزیکی کاملی دربارهٔ بینایی رنگی انسان دارد. **بنابراین**،
۲. مری پیش از رهایی، همهٔ واقعیت‌های فیزیکی را دربارهٔ بینایی رنگی انسان می‌داند.
۳. (نوعی از) معرفت دربارهٔ واقعیت‌های مربوط به بینایی رنگی انسان وجود دارد که مری پیش از رهایی ندارد. **بنابراین**
۴. واقعیت‌هایی دربارهٔ بینایی رنگی انسان وجود دارند که مری پیش از رهایی به آنها معرفت ندارد.  
بنابراین (از ۲ و ۴):
۵. واقعیت‌های غیرفیزیکی‌ای دربارهٔ بینایی رنگی انسان وجود دارد.

مقدمه ۲ و ۴، مقدمه ۱ و ۳ را که معرفت شناختی هستند وجودشناختی می‌کنند و تقریر ضعیف را به تقریر قوی تبدیل می‌کنند.

# ۱. اشکال دربارهٔ آزمون فکری

مری هنگامی که برای نخستین بار رنگ‌ها را می‌بیند، آنها را براساس معرفت فیزیکی کامل خود دربارهٔ بینایی رنگی تشخیص می‌دهد. مثلاً هنگامی که برای نخستین بار با تکه‌ای قرمز روبه‌رو می‌شود چنین می‌اندیشد «آهان! پس قرمز این است» و اگر به او موز آبی‌رنگی را نشان بدهند، او می‌داند که رنگ موز نادرست است (حقه موز آبی).

## پاسخ:

الف. این ادعا محل تردید است.

ب. مری با تشخیص یک چیز آبی باورهای جدیدی را دربارهٔ تجربه‌های آبی به دست می‌آورد (اینکه آسمان با فلان و بهمان ترکیب‌های طول موج و غیره این تجربه‌ها را پدید می‌آورند).

پس او براساس دیدن آبی (الف) مفهوم پدیداری جدید آبی را به دست می‌آورد و (ب) با استفاده از معرفت فیزیکی پیش‌تر حاصل‌شده‌اش، باورهای جدیدی را تشکیل می‌دهد که دربردارندهٔ این مفهوم جدیدند (از جمله اینکه موز آبی نیست). اما اگر این توصیف درست باشد، معرفت قبلی او ناقص خواهد بود.

# انواع معرفت

**معرفت گزاره ای (Propositional Knowledge):** معرفتی که متعلق آن گزاره است. مثلاً: معرفت به اینکه حسن دانشمند است. این معرفت موضوع معرفت شناسی است.

**معرفت مهارتی یا معرفت به چگونگی (Know How):** دانستن نحوه انجام دادن کاری مانند نجاری یا دوچرخه سواری.

با معرفت گزاره ای تفاوت دارد: ممکن است کسی معرفت گزاره ای مفصلی درباره دوچرخه سواری یا نجاری داشته باشد اما توانایی انجام آنها را نداشته باشد. و بالعکس

**معرفت از طریق آشنایی با امر جزئی (Knowledge by Acquaintance):** اینکه امری جزئی را بی واسطه درک کنم. مثل آشنایی من با اشخاصی که با آنها ملاقات داشته ام یا آشنایی من با شهری که در آن زندگی می کنم.

معرفت گزاره ای معمولاً از طریق معرفت آشنایی به دست می آید اما منحصر به آن نیست. (استدلال و شنیدن از دیگران هم معرفت گزاره ای به دست می دهد).

## اشکال ۲. معرفت ماری معرفت مهارتی است (فرضیه توانایی)

مری پس از رهایی، هیچ معرفت گزاره‌ای جدیدی (معرفت ناظر به واقعیت) به دست نمی‌آورد، بلکه مجموعه‌ای از توانایی‌ها را به دست می‌آورد (مانند توانایی تخیل، به یاد آوردن و تشخیص رنگ‌ها یا تجربه‌های رنگی).

او معرفت به کیفیت (مثلا کیفیت داشتن تجربه‌ی آبی) پیدا می‌کند و معرفت به کیفیت همان داشتن برخی توانایی‌های عملی است: داشتن توانایی به یاد آوردن، تخیل کردن و تشخیص دادن رنگ‌ها.

مری پس از رهایی، رنگ‌ها را تجربه می‌کند (معرفت آشنایی) و توانایی تشخیص و ... آنها را به دست می‌آورد. این توانایی‌های سه‌گانه تنها از راه تجربه مستقیم امکان‌پذیر بوده و هرگز نمی‌تواند بواسطه معرفت گزاره‌ای (که مری قبل از رهایی دارد) ایجاد شود.

# پاسخ به فرضیه توانایی

**فرضیه توانایی:** داشتن توانایی به یاد آوردن، تخیل کردن و تشخیص دادن شرط لازم و کافی معرفت به کیفیت تجربه است.

اشکال: بیان مثال نقض برای این شرایط لازم و کافی

الف. ممکن است کسی بدون داشتن این توانایی ها به کیفیت تجربه معرفت داشته باشد: شخصی که فاقد توانایی تخیل داشتن تجربه های رنگی است اما با وجود این نقص هنگام نگاه همراه با توجه به چیزی که سبز به نظرش می رسد، به کیفیت داشتن تجربه سبزی - به عنوان مثال - معرفت دارد.

(توانایی تخیل لازم نیست).

# پاسخ به فرضیه توانایی

ب. ممکن است کسی بدون تجربه و معرفت به کیفیت تجربه این توانایی‌ها را داشته باشد.

شخصی به نام مارتا «که مهارت بالایی در تخیل دیداری رنگ میانی‌ای دارد که هرگز آن را تجربه نکرده بود اما رنگ‌هایی را که این رنگ میان آنهاست تجربه کرده بود ... این شخص با رنگ موسوم به قرمز یاقوتی آشنایی ندارد». به مارتا گفته می‌شود که قرمز یاقوتی میان قرمز بورگاندی و قرمز آتشین است (او این دو سایه قرمز را پیش‌تر تجربه کرده بود). مارتا می‌تواند قرمز یاقوتی را تخیل کند، اما تا زمانی که این توانایی را به اجرا درنیاورد، به کیفیت دیدن قرمز یاقوتی معرفت ندارد.



اناری



بورگاندی



یاقوتی



قرمز آتشین

(توانایی‌های تخیلی شرط کافی معرفت به کیفیت نیستند).

## اشکال ۳. معرفت ماری معرفت آشنایی است (فرضیه آشنایی)

ماری پس از رهایی، هیچ معرفت گزاره‌ای جدیدی (معرفت ناظر به واقعیت) به دست نمی‌آورد، بلکه صرفاً معرفت از طریق آشنایی به دست می‌آورد. (آشنایی با کیفیات رنگی)

تقریر اشکال:

(۱) کیفیات ذهنی (مثلاً  $Q$ ) ویژگی‌های فیزیکی آگاهی هستند.

(۲) ماری پیش از رهایی می‌تواند به همه چیز درباره  $Q$  معرفت داشته باشد و بداند که یک تجربه خاص دارای  $Q$  است، اما پیش از رهایی، با  $Q$  آشنا نیست. مثلاً می‌داند که تجربه آسمان کیفیت آبی دارد اما با کیفیت آبی آشنا نیست.

(۳) ماری پس از رهایی، با  $Q$  آشنا می‌شود، اما هیچ فقره جدیدی از معرفت گزاره‌ای را از طریق آشنایی با  $Q$  به دست نمی‌آورد (به‌طور خاص، او پیشاپیش می‌دانست که ادراک‌کننده‌های عادی در چه شرایطی دارای تجربه‌هایی با ویژگی  $Q$  هستند).



# پاسخ به فرضیه آشنایی

آشنایی با  $Q$  که با تجربه آن پدید می آید شرط لازم کسب معرفت (گزاره ای) به این موضوع است که یک تجربه دارای  $Q$  است، اما شرط کافی آن نیست پس با آن تفاوت دارد.

مری پس از رهایی، آشنایی با  $Q$  به دست می آورد، اما پس از آن، معرفت گزاره ای به اینکه این تجربه دارای  $Q$  است هم به دست می آورد.

## اشکال ۴. معرفت جدید/واقعیت قدیمی

درست است که مری پس از رهایی، معرفت واقعی جدیدی را به دست می‌آورد، اما این معرفت از واقعیت جدید حکایت نمی‌کند بلکه درباره واقعیتی قدیمی است.

ایده‌اساسی: خصلت پدیداری تجربه‌ها امری فیزیکی است که مری قبل از رهایی با آن ذیل مفاهیم فیزیکی آشنا بود اما پس از رهایی ذیل مفهوم پدیداری با آن آشنا می‌شود.

مفاهیم فیزیکی و مفاهیم پدیداری به لحاظ شناختی از یکدیگر مستقل‌اند: نمی‌توان به نحو پیشینی دریافت که آنچه ذیل مفهوم فیزیکی یک خصلت پدیداری خاص واقع می‌شود، ذیل مفهوم پدیداری متناظر با همان خصلت پدیداری نیز واقع می‌شود.

مری مثلاً درباره‌ی آبی بودن پدیداری معرفت فیزیکی کاملی داشت اما مفهوم پدیداری آبی بودن را نداشت و به این واقعیت ذیل مفهوم پدیداری آبی بودن معرفت نداشت.

# نمونه استدلال معرفت جدید/واقعیت قدیمی

مری پیش از رهایی به صورت سوم شخص درباره تجربه‌ها می‌اندیشید و پس از رهایی به صورت اول شخص. تفکر اول شخص دربردارنده تخیل نوع مناسبی از تجربه است. مری پس از رهایی و پس از زمان کافی برای آشنایی با تجربه‌های رنگی، می‌تواند تجربه‌های آبی را در تخیل خود «بازتولید» کند و از آن برای اشاره به نوع آن تجربه و تفکر درباره آن استفاده کند.

مری پس از رهایی می‌تواند باورهای جدیدی را به دست آورد: باورهای اول شخص درباره تجربه‌های آبی. اما به ازای هر یک از این قبیل باورهای اول شخص جدید درباره نوع خاصی از تجربه، یکی از باورهای سوم شخص قدیمی او که به همان نوع تجربه اشاره می‌کنند و محتوای واقعی یکسانی دارند، وجود خواهد داشت.

# نمونه استدلال معرفت جدید/واقعیت قدیمی

برخی از بازنمودگرایان، به جای تفکر اول شخص، بازنمود مرتبه دوم را قرار می دهند. مری پس از رهایی، می تواند «بازنمودهای درون نگرانه مرتبه دومی» را از تجربه های رنگی خودش تشکیل دهد. و به وسیله آنها فکر کند.

# پاسخ به معرفت جدید/واقعیت قدیمی

هنگامی که فردی به یک واقعیت به شیوه خاصی معرفت نداشته باشد اما به شیوه دیگری به آن معرفت داشته باشد، آن واقعیت دو نحوه نمود دارد.

مثلا ممکن است کسی به این واقعیت که زهره یک سیاره است، ذیل نحوه نمود «ستاره صبح گاهی یک سیاره است» معرفت داشته باشد اما نتواند به همین واقعیت ذیل نحوه نمود «ستاره شام گاهی یک سیاره است» معرفت داشته باشد.

تفاوت در نحوه نمود مستلزم دو ویژگی مختلف است که از آنها برای تعیین مرجع استفاده می شود.

در مثال فوق دو نحوه نمود نشان دهنده ویژگی های در صبح قابل رویت بودن و در شب قابل رویت بودن هستند.

در اشکال معرفت جدید/واقعیت قدیمی، دو نحوه نمود (ذیل مفاهیم فیزیکی و پدیداری) مستلزم دو دسته ویژگی های فیزیکی و پدیداری است.

## بازگشت جکسون

جکسون بر اساس استدلال معرفت (۱۹۸۲) به دوگانه انگاری ویژگی ها معتقد بود اما سپس (۲۰۰۳) به دلیل اینکه این دیدگاه به شبه پدیده انگاری منتهی می شود و شبه پدیده انگاری غیرقابل دفاع است از آن برگشت. سپس علیه استدلال معرفت نیز استدلال کرد.

استدلال جکسون: می توان با باز نمودگرایی به آن پاسخ داد: قرار داشتن در حالتی پدیداری همان بازنمایی کردن ویژگی های عینی است و می توان تبیینی فیزیکالیستی از ویژگی های بازنمایی شده و خود بازنمایی کردن ارائه داد.

## منبع

Nida-Rümelin, Martine and Donnchadh O Conaill,  
"Qualia: The Knowledge Argument", *The Stanford  
Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2021 Edition)

